

خوان - هفتم از هشت خوان - فیزیک

محسن امینی آبچویه

دانش‌جو ی کارشناسی ی فیزیک، دانش‌گاه صنعتی اصفهان.

در کلاس - دژه‌ها هُشیار باش.
آدم از رفتار - آن در حیرت است.
پرده بر می‌دارد از این چمیستان؟
اصلاً این دیراک یک جادوگر است.
آری، اثبات آمده این ادعا.
تا نوازد فلینمن این ساز را.
می‌دهد پایستگی‌ها را به باد.
می‌کند جبران نبود - کمیت.
یک دگر را گاه رسوا می‌کنند.
می‌بزد نوترینو را این گونه داد:
جرم - خود را هم نمی‌دانی یقین
می‌کنی برهم‌کنش‌ها ی - ضعیف
"کای برادر نیمه‌عمرت سر رسید.
می‌کنی برهم‌کنش از هر دری؟
گر کنی برهم‌کنش‌ها ی ضعیف،
دیده‌ات دریاچه ی خون می‌شود."
عامل - پایستگی‌ها را بجو.
کشتی ی علم - بشر در گیل نشست.
اصل - طرد - پائولی را زنده کرد.
لایه با دکتر سلامت داشتیم.
لایه ای را می‌نشانید این چنان.
تا هدف را روی آن نشانده بود.
گاه هم با تجربه، ضرب‌المثل.
نکته ای هم گوی از تاریخ - علم.
یا ز رادرفُرد، یا هنریش پیکر.
یا ز وضع - کوری ی - پُردردِسر.
گفته ی - شیرزاد را باید شنید.
و این داستان ادامه دارد.

ترم - هفتم با حقیقت یار باش،
این همان راز - نهان - خلقت است،
کاش می‌دانستم آیا ریسمان
قصه‌گو! آغاز - این ره خوش‌تر است،
او خلاء را پُر کند از خُفیه‌ها،
قصه جالب شد، بخوان آواز را
هشت رأس - نازنین دارد ریچارد
لیکن این اصل - نبود - قطعیت،
و ان طرف ذرات دعوا می‌کنند،
هادرون ی دیدم که با جرم - زیاد
"طعم - تو تغییر کرده بر زمین،
بار هم حتی نداری ای نحیف،
ناگهان نوترینو فریاد ی کشید:
از چه می‌بالی به نیروی قوی؟
تازه گیرم بوده‌ای روزی شریف،
طعم - ذرات دگرگون می‌شود،
بگذریم اصلاً تقارن را بگو،
آفرینش تا تقارن را شکست،
رنگ آمد دژه را پاینده کرد،
روزگاری چون سعادت داشتیم،
او خلاء می‌ساخت و، در یک زمان
لیزری بر روی آن تابانده بود،
قصه‌ها می‌گفت از علم و عمل،
این همه گفتی ز اچ‌بار (\hbar) و ز جرم،
از اُپن‌هایمر بگو یا از تیلر،
یا بگو از تامسون - پور و پدر،
ترم - آخر باید از سکو پرید،